هفته‌نامهٔ آژیر شمارهٔ اول؛ ویژه دوران خاموشی اینترنت بین‌الملل

آجیت و جنگ علیه ایران

حمایت از جنگ مقاومت ایران در برابر تجاوز آمریکا ـــــــ نوشتهٔ کی. مورالی (آجیت)

اسخ به بیانیهٔ رفیق آجیت دربارهٔ جنگ علیه ایران ـــــــ نوشتهٔ زَنجَره

تکرار یک اشتباه تاریخی: آجیت از کدام ستم و مقاومت حرف می‌زند؟ ـــــ نوشتهٔ ر. احمدزاده

آژیر

آژیر

فهرست

در تاریکی، آژیر را به صدا درمی‌آوریم! ۳

حمایت از جنگ مقاومت ایران در برابر تجاوز آمریکا ٤

پاسخ به بیانیهٔ رفیق آجیت دربارهٔ جنگ علیه ایران ۵

امپریالیسم به‌مثابهٔ ساختاری درونی ۵

توهم دموکراسیِ اهدایی و تحریف تاریخ جبههٔ متحد ٦

ماهیت افشاشدهٔ «میهن‌پرستی» بورژوایی ٦

تکرار یک اشتباه تاریخی: آجیت از کدام ستم و مقاومت حرف می‌زند؟ ۸

«تحت ستم» یا «کمپرادور» بودن؟ ۹

باز هم تناقض؛ کدام مقاومت؟ ۱۰

چه باید کردِ ناسیونالیستیِ آجیت ۱۲

در تاریکی، آژیر را به صدا درمی‌آوریم!

سخن سردبیر

بیش از هفتاد روز است که شبِ نظام‌مندِ قطع اینترنت، بر آسمانِ ارتباطات ایران فروافتاده است؛ سکوتی تحمیلی که چیزی نیست جز امتدادِ سرکوب خونینی که چندی پیش، قلبِ توده‌های بی‌سلاح را نشانه رفت و پیکرِ زخمیِ بیش از سی‌هزار تن از فرزندانِ خلق را در کمتر از چهل‌وهشت ساعت به خاک و خون کشید. حاکمیتِ فاشیست، اکنون با مسدودسازی رگ‌های حیاتیِ اطلاع‌رسانی، می‌کوشد «جنازهٔ مجازی» ملت را نیز در گورستانِ خاموشی دفن کند تا در پناهِ این تاریکی، دادوستدِ خونینِ خود با امپریالیسم را به پیش ببرد. ما اما در میانهٔ این محاصرهٔ همه‌جانبه، آژیرِ «ستارهٔ سرخ» را به صدا درمی‌آوریم. تا زمانی که حفراتی کوچک برای نشتِ حقیقت باقی‌ست، «آژیر» طنین‌انداز خواهد شد؛ چرا که سکوت، همدستی با دژخیم است.

نخستین شمارهٔ «آژیر» درحالی منتشر می‌شود که نبردِ امپریالیستی، در وقفه‌ای گذرا از آتش‌بس به‌سر می‌برد. ما نخستین آژیر را با نقدِ تئوریکِ بیانیهٔ رفیق آجیت (دبیرکل حزب کمونیست مائوئیست هند) به صدا در می‌آوریم؛ نه فقط به پاسِ جایگاهِ ایشان در جنبش بین‌المللی مائوئیستی (که خود صراحتِ انتقادی را مبرم می‌سازد) بل به این اعتبار که جنگ، به تعبیرِ دقیقِ صدر مائو، «فشردهٔ سیاست» است؛ تداوم و تشدیدِ همان بحرانی که خلقِ ایران نخستین قربانیِ آن است. نمی‌توان از موشک‌های فروریخته بر شهرها سخن گفت و در برابر جوی‌های خونِ جاری در خیابان‌های ایران و هفتاد روز خفقانِ اینترنتی سکوت کرد. میانِ تجاوزِ خارجی و سرکوبِ داخلی هیچ سدِّ سکندری وجود ندارد؛ و اگر دیواری در میان باشد، نباید فراموش کرد که هر دیوار، دو طرف دارد!

پس نقد آجیت، نه از آن روست که برای کمونیست‌های ایرانی چهره‌ای تأثیرگذار است، بل به این جهت است که او دچار خطایی شده که این روزها با آن درگیریم: خطای دوگانه‌سازی مطلق میان حاکمیت ایران و امپریالیسم. همین خطا بهانه‌ای شد تا با نقد نظراتش، مختصر تحلیلی از وضعیتِ فعلی به دست دهیم. در بحث با رفیق آجیت و بازخوانیِ تضادهای جاری، غبارِ فریب از چهرهٔ مقاومتِ دروغینِ مرتجعان زدوده می‌شود و مسیرِ رهاییِ مستقلِ توده‌ها در مصاف با هر دو قطبِ ضدخلق، روشن می‌گردد.

حمایت از جنگ مقاومت ایران در برابر تجاوز آمریکا

نوشتهٔ کی. مورالی (آجیت) | ۳ مارس ۲۰۲۶

حملهٔ آمریکا و صهیونیست‌ها به ایران، اقدامی تجاوزکارانه از سوی امپریالیسم علیه کشوری تحت ستم است. این حمله ناعادلانه است. مقاومت ایران عادلانه است. خصلت فاشیستی-مذهبی و کمپرادور رژیم ایران، ماهیت اساسی جنگ را تغییر نمی‌دهد. مردم جهان باید از جنگ مقاومت ایران پشتیبانی کنند.

با این حال، عادلانه‌بودن این جنگ بدین معنا نیست که انقلابیون کمونیست آن کشور باید به نام «وحدت ملی» بدون قید و شرط از طبقات حاکم ایران حمایت کنند. این طبقات به دلیل وابستگی به نظام امپریالیستی، مقاومتشان محدودیت دارد. بخش‌های بانفوذی در میان آن‌ها ممکن است به کشور خیانت کرده و از متجاوزان درخواست صلح کنند، چنان‌که در ونزوئلا دیدیم.

مائوئیست‌ها باید استقلال و ابتکار عمل خود را حفظ کنند و با نیروهای میهن‌پرست برای بسیج توده‌ها در راه مقاومت در برابر تجاوز امپریالیستی متحد شوند. هم‌زمان، باید از رژیم بخواهند که حداقل حقوق دموکراتیک توده‌ها را به رسمیت بشناسد تا گسترده‌ترین و فعال‌ترین مشارکت آنان در جنگ مقاومت ملی امکان‌پذیر و تضمین گردد.

کی. مورالی (آجیت)

۳ مارس ۲۰۲۶

پاسخ به بیانیهٔ رفیق آجیت دربارهٔ جنگ علیه ایران

نوشتهٔ زَنجَره

یادداشت رفیق آجیت در خصوص تهاجم امپریالیسم آمریکا و رژیم صهیونیستیِ اسرائیل علیه ایران، اگرچه با نیت همبستگی ضدامپریالیستی نگاشته شده؛ اما متأسفانه دچار انحرافی اکونومیستی و مکانیکی در تشخیص تضاد اصلی و تعیین تکلیف با دولت‌های کمپرادور است. تحلیل رفیق آجیت آلوده به مطلق‌انگاریِ تاکتیکِ «منفرد کردن دشمن تا حداکثر و زدن یک‌به‌یکِ دشمنان» است. او با تکیه بر فرمول‌بندی جزمیِ «جنگ عادلانهٔ مقاومت»، عاملیت انقلابی توده‌ها را به حاشیه رانده و عملاً به دم و دستگاه سرکوبِ طبقات حاکم، اعتبار «ملی» می‌بخشد.

امپریالیسم به‌مثابهٔ ساختاری درونی

صدر مائو به ما آموخته است که تغییرات در جامعه، اساساً ناشی از تکامل تضادهای داخلی است. رفیق آجیت با عادلانه دانستن مقاومت رژیمی که ماهیت آن را «فاشیستی–مذهبی و کمپرادور» می‌نامد، دچار تناقضی آشکار گشته است. رژیمی که حیاتش بر پایهٔ سرمایه‌داری کمپرادور و سرکوب عریان توده‌ها (از جمله قتل‌عام بیش از ۳۰ هزار تن در ۴۸ ساعت و انسداد کامل فضای سیاسی) بنا شده، نمی‌تواند حامل تضاد خلقی با امپریالیسم باشد.

امپریالیسم یک پدیدهٔ صرفاً بیرونی و مجرد نیست؛ بلکه به واسطهٔ ادغام ساختاریِ نظام کمپرادوریِ حاکم بر ایران در بافت بین‌المللی امپریالیسم، تمام تضادهای امپریالیسم در ساختار اقتصادی–اجتماعی داخلی درونی شده است. بنابراین، روند تکامل این تضادها - منجمله جنگ کنونی - نه برخوردی بیرونی، که بازتاب سیر عمومی تضادهای امپریالیستی بین‌المللی، و بالاخص انکشاف و غلیان بلوک‌بندی‌های جدید میان قدرت‌های امپریالیستی است. این رژیم نه قربانی امپریالیسم، بلکه محصول جانبی و شریکِ ساختاری نظام جهانی سرمایه است که در مقطعی دچار تضادِ «درون–ارتجاعی» بر سر بازتوزیع حوزه‌های نفوذ شده است. تقدیس این مقاومت تحت لوای

«جنگ عادلانه»، نادیده‌گرفتن این حقیقت است که عامل داخلی فرش قرمز را برای تجاوز خارجی پهن کرده است.

توهم دموکراسیِ اهدایی و تحریف تاریخ جبههٔ متحد

پیشنهاد رفیق آجیت مبنی بر این‌که مائوئیست‌ها باید از رژیم بخواهند «حداقل حقوق دموکراتیک را به رسمیت بشناسد»، رویکردی رفورمیستی، لگالیستی و متأسفانه نسخه‌ای تحریف‌شده از تاکتیک‌های جبههٔ متحد ضدژاپنی است. او فراموش می‌کند که انقلابیون چینی، حتی در تثبیت‌شده‌ترین دوران جبههٔ متحد که به واسطهٔ توازن قوای بین‌المللی (نقش شوروی در میان متفقین) و قدرت عینی داخلی (حزب کمونیست چین با ده‌ها هزار عضو و نیروی نظامی منسجم) شکل گرفته بود، هرگز برای استیفای دموکراسی، به تمنا و گدایی حقوق از مرتجعین ننشستند، بلکه همواره به برخوردهای حاد و مبارزهٔ ایدئولوژیک–نظامی با کومینتانگ متوسل می‌شدند.

مائوئیست‌ها نباید نقشِ مشاوران حقوقی جلّادان را بازی کرده و از آنان تمنای «حداقل حقوق دموکراتیک» کنند. دموکراسی در لولهٔ تفنگ پرولتاریاست، نه در کرامت قلّابیِ یک رژیم فاشیست. درخواست حقوق دموکراتیک، از رژیمی که هستی‌اش بر نفیِ این حقوق بنا شده، به معنای از دست‌دادن استقلال و ابتکار عمل توده‌ها و ذوب‌شدن در جبهه‌ای‌ست که فرجامش خیانت به توده‌های ایران است. ما نباید اجازه دهیم که شبح جنگ خارجی، واقعیتِ جنگ طبقاتی را در غبار خود پنهان کند. مائوئیست‌ها نه با «درخواست» از رژیم، بلکه با بسیج مستقل توده‌ای و ایجاد هسته‌های مقاومت سرخ، باید پیکاری همزمان علیه تجاوز خارجی و استبداد داخلی سامان دهند.

ماهیت افشاشدهٔ «میهن‌پرستی» بورژوایی

رفیق آجیت از «اتحاد با نیروهای میهن‌پرست» سخن می‌گوید، اما در شرایط فعلی ایران، این «میهن‌پرستی» در تحلیل نهایی چیزی جز دفاع از منافع قدرت حاکم در برابر توده‌ها نیست. جدای از آلودگی‌اش به انواع قوم‌گرایی و مذهب‌گرایی شووینیستی که ابزاری دیرینه برای سرکوب ملل، اقوام و مذاهب پیرامونی ایران بوده، این مفهوم به ابزاری برای ایدئولوژی دولتی بدل شده تا توده‌ها را

به گوشت دم توپِ بقای الیگارشی نظامی تبدیل کند؛ گرچه توده‌های زحمتکش ایران، ماهیت ضدمیهنی و وابسته این رژیم را بسیار زودتر از این جنگ درک کرده‌اند.

طبق آموزه‌های انقلاب دموکراتیک نوین، رهبری جبههٔ واحد ملی باید در دست پرولتاریا باشد، نه این‌که کمونیست‌ها به زائده‌ای برای جناح‌های «میهن‌پرستِ» حاکمیت تبدیل شوند. هرگونه وحدتی که در آن استقلال، تشخص تئوریک و ابتکار عمل حزب پیشرو حفظ نشود، خیانت به آرمان انقلاب است.

بر این باوریم که درگیری کنونی، نه یک جنگ رهایی‌بخش ملی، که برخورد دو قطب ارتجاعی در دل تضادهای جهانی است. موضع اصولی مائوئیست‌ها در قبال این وضعیت، خط‌مشی قاطع ضدامپریالیستی و دموکراتیک است - دو رویه‌ی تفکیک‌ناپذیر یک مبارزه‌ی واحد. مبارزه با امپریالیسم را، که ابعادی بسیار فراتر از تجاوز نظامی عریان دارد، لحظه‌ای تعطیل نمی‌کنیم؛ اما هم‌زمان، پیش‌برد این پیکار را به توهمِ هدیه‌گرفتن «دموکراسی» از رژیم فاشیستی گره نمی‌زنیم.

ما نباید اجازه دهیم خون زحمتکشان، ملاتِ ترک‌های این حاکمیت در حال فروپاشی شود. راه ما نه تمکین به ناسیونالیسم کور و شووینیستی رژیم است، و نه پناه‌بردن به دامن لیبرالیسم امپریالیستی. راه ما سازماندهی مستقل توده‌هاست؛ مسلح‌شدن به آگاهی طبقاتی و اراده‌ی انقلابی برای سرنگونی تمامیت این ساختار وابسته و مستبد. تنها با این خط‌مشی دوگانه - ضد امپریالیسم، ضد فاشیسم داخلی - است که افق رهایی طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان ایران گشوده خواهد شد.

تکرار یک اشتباه تاریخی: آجیت از کدام ستم و مقاومت حرف می‌زند؟

نوشتهٔ ر. احمدزاده

وقتی که مقاله آجیت را در خصوص حمایت از مقاومت جمهوری اسلامی در مقابل امپریالیسم خواندم، یاد یک مثال تاریخی در جنبش انقلابی خلق ایران افتادم. در دههٔ ٤٠ شمسی (٦٠ میلادی)، انقلابیون ایرانی با تکیه بر مبارزهٔ بین‌المللی رفیق کبیر مائو تسه‌دون علیه رویزیونیست‌های شوروی، به بازخوانی تجربهٔ جنگ انقلابی خلق در چین و اندیشه‌های مائو تسه‌دون پرداختند و با تکیه بر مطالعات آثار آموزگاران پرولتاریا از مارکس تا مائو، و تجربهٔ انقلاب‌های چین، ویتنام، کوبا و جنبش‌های چریکی در آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا، موفق به تدوین استراتژی و تاکتیک انقلاب در ایران شدند و نخستین‌بار سازمان پرافتخار چریک‌های فدایی خلق ایران، این افتخار را نصیب خود کرد.

باید توجه داشت که با توجه به خیانت‌های حزب توده، که حزبی وابسته به سوسیال امپریالیسم شوروی بود، وجههٔ «مارکسیسم‌لنینیسم» در ایران تخریب شده بود و مردم از کمونیست‌ها سلب اعتماد کرده بودند؛ اما چریک‌های فدایی با تجربهٔ عظیم مبارزهٔ مسلحانه و فداکردن جان خویش در راه خلق، باز آبرو را به مارکسیسم‌لنینیسم بازگرداندند و موجب تقویت روحیهٔ انقلابی خلق ایران شدند. بی‌شک تدوین این تئوری انقلابی بدون توجه به آرای مائو، که به گفتهٔ رفیق کبیر مسعود احمدزاده، بنیان‌گذار سازمان، نام مارکسیسم‌لنینیسم با نام مائو عجین شده است، میسر نبود.

اما در روزگاری که چریک‌های فدایی خلق در زیر آتش نیروی سرکوب شاهنشاهی، که تا بن دندان مسلح به سلاح‌های امپریالیستی-صهیونیستی بودند و از برخورداری تمام نیروهای امپریالیستی قرار داشتند، جمهوری خلق چین روابط خود را با ایران عادی‌سازی کرد و فرح پهلوی و امیرعباس هویدا، به‌عنوان ملکه و نخست‌وزیر دولت شاهنشاهی ایران، راهی چین شدند و مورد

استقبال مقامات چینی، از جمله چوئن‌لای، قرار گرفتند! در این زمان نیز برخی کمونیست‌های چنین با توجه به برخی تضادهای نفتی در حوزه اوپک، شاه را دارای خصلت‌های ضدامپریالیستی می‌دانستند. مقالهٔ آجیت نیز دقیقا دچار همین اشتباه است.

«تحت ستم» یا «کمپرادور» بودن؟

چیزی که در ابتدا توجه خواننده را جلب می‌کند، تناقض در این بیانیهٔ آجیت است؛ او ابتدا مقاومت ایران در این جنگ را عادلانه توصیف می‌کند و سپس اظهار می‌کند: «مقاومت ایران عادلانه است. خصلت فاشیستی–مذهبی و کمپرادور رژیم ایران، این ماهیت اساسی جنگ را تغییر نمی‌دهد. مردم جهان باید از جنگ مقاومت ایران پشتیبانی کنند.» بدتر این‌که او به‌رغم ارزیابی درست از وابسته‌بودن طبقهٔ حاکم ایران، آن‌ها را تحت ستم می‌نامد!

آخر طبقهٔ حاکم ایران تحت ستم است یا وابسته و کمپرادور؟ اگر ایران کشوری تحت ستم است، بنابراین یا باید خصلتی سوسیالیستی داشته باشد، یا طبقهٔ حاکم آن خصلتی داشته باشد که درون صف خلق جای بگیرد که اگر این طبقه جزو بورژوازی باشد، لااقل باید خصلتی ملی داشته باشد که دیری است بورژوازی ملی در جهان رخت بربسته است.

اما اگر خصلتی کمپرادور دارد، باید بدانیم که هیچ پدیده‌ای بدون تضاد نیست و یک کشور وابسته با کشور متروپل خود نیز تضاد دارد که ممکن است این تضاد حاد، و به اصطلاح «آنتاگونیستی» شود. اگر به روند تاریخی پیدایش جمهوری اسلامی توجه کنیم، باید توجه داشت که این رژیم با وجود این‌که برآمده از یک قیام توده‌ای است، اما نتیجهٔ انحراف و مصادرهٔ شعارهای پیشرو آن قیام است و قشر ارتجاعی بورژوازی وابسته در آن زمان، با سوءاستفاده از شعارهای انقلابی، خود را ضدامپریالیستی جلوه داد و بر رأس کار قرار گرفت و سپس با همین حیله، تمام سنگرهای انقلابی را از توده‌ها پس گرفت.

البته در زمان حکومت پهلوی نیز طبقهٔ حاکم بر ایران همین بورژوازی وابسته بود اما در نتیجهٔ قدرت‌گیری جنبش مسلحانه خلق، هر لحظه امکان قدرت‌گیری کمونیست‌ها در ایران وجود داشت و با توجه به همسایگی ایران با شوروی، این مسئله برای امپریالیست‌های غربی بحرانی شد و در

کنفرانس گوادالوپ، در نتیجهٔ یک بندوبست، از باند خمینی برای حفظ مناسبات بورژوازی وابسته در ایران حمایت کردند. نامهٔ خمینی به کارتر نیز گویای همین مطلب است.

بعد از قدرت‌گیری این باند و سرکوب خونین از سال‌های ۵۷ تا ٦٧، تمام نیروها، گروه‌ها، سازمان‌ها و احزاب چپ ایران از صحنهٔ سیاسی و اجتماعی ایران خارج شدند و حاکمیت نیز که تازه از شر جنگ امپریالیستی با عراق بعثی خلاص شده بود، دست به اجرای سیاست‌های شدید نئولیبرالی کرد که تاکنون نیز ادامه داشته است. حتی دولت احمدی‌نژاد، که در آن دوره تنش‌ها با آمریکا شدت گرفته بود، به دلیل اجرای این سیاست‌ها از نهاد امپریالیستی صندوق بین‌المللی پول، تقدیرنامه دریافت کرد.

اما بعد از خروج ترامپ از برجام و ظهور چین به‌عنوان یک قدرت امپریالیستی در سطح جهانی، تضادهای بورژوازی ایران نیز با ایالات متحده حاد شد؛ چرا که بخشی از این بورژوازی مایل به همکاری با چین بود که تاکنون نیز این دو کشور امپریالیستی در خصوص تقسیم ایران، گویا به توافق نرسیده‌اند. البته چین در بازارهای قدیمی آمریکا در غرب آسیا، از جمله کشورهای عربی، نیز نفوذ چشمگیری کرده و همین موضوع باعث شده است که آمریکا ماشین کشتار جمعی خود، یعنی اسرائیل، را فعال کند تا با تخریب و ویرانی خاورمیانه، راه برای ورود سرمایه‌های آمریکایی باز شود.

بنابراین اتفاقاً این خصلت وابستهٔ بورژوازی ایران است که خصلت جنگ کنونی را مشخص می‌کند؛ نه آن‌طور که آجیت از این مسئله غافل شده است.

باز هم تناقض؛ کدام مقاومت؟

آجیت از جهانیان خواسته است که از این مقاومت حمایت کنند اما کدام مقاومت؟ مقاومت طبقهٔ حاکم مقابل اربابان سابقش یا مقاومت مردم؟

نمی‌توان ماتریالیسم دیالکتیک را قبول داشت اما تنها به ظاهر پدیدارها توجه کرد و از بررسی ذات آن‌ها غافل بود. پدیدهٔ مقاومت نیز تنها به ظاهر آن محدود نیست و باید نسبت طبقات را با این مقاومت جستجو کرد.

البته طبیعی است که بورژوازی وابسته برای حفظ حاکمیت خود، دست به مقاومت مقابل قدرتی بزند که خواستار سرنگونی آن است اما هدف این مقاومت، حفظ مناسبات بورژوازی وابسته در ایران برای اجرای سیاست‌های نئولیبرالی است و نه مقاومت ضدامپریالیستی مقابل آمریکا و اسرائیل!

اما مردم چه؟ مردم ایران در این میان تنها بازیچه‌ای برای قدرت‌های امپریالیستی بودند و در نهایت بمب‌های چدنتی این امپریالیست‌ها، برای «نجات» بر سر آن‌ها فرود آمد! در نتیجهٔ تشدید تضادها با ایالات متحده، این قدرت امپریالیستی از هر طریقی خواستار بازگرداندن ایران به میز مذاکره، برای امتیازات حداقلی شد. ابتدا این کشور در خرداد ۱۴۰۴ جنگی محدود راه انداخت. پس از گذشت چندماه از جنگ و موفق‌نبودن مذاکرات، در نتیجهٔ تشدید تضادهای داخلی، از جمله اوج‌گیری تورم و کاهش قدرت خرید مردم و اجرای سیاست‌های شوک درمانی، امپریالیست‌ها به فکر سوءاستفاده از خواسته‌های به حق مردم افتادند و چهره‌های دلقکی چون رضا پهلوی و سازمان مجاهدین خلق را علم کردند و خواستار تظاهرات میلیونی شدند. دولت ترامپ نیز اعلام کرد که اگر جمهوری اسلامی بر روی معترضین آتش بگشاید، ارتش آمریکا و اسرائیل نیز به آن‌ها پاسخ خواهند داد و به کمک و نجات مردم خواهند آمد.

به دلیل نبود یک پیشاهنگ انقلابی در جامعهٔ ایران، مردم ستمدیدهٔ ایران نیز به این وعده‌ها دلخوش کردند، چرا که سالیان سال است مقابل این قدرت هار بی‌سلاح هستند، و در ۱۸ تا ۲۰ دی‌ماه دست به تجمعات میلیونی زدند که با کشتار ۴۰ هزارنفری متوقف شد. آمریکا نیز به وعدهٔ خود برای نجات مردم عمل کرد و در روز اول جنگ با موشک‌های تاماهاک به دبستان دخترانه در شهر میناب حمله کرد و تمام دانش‌آموزان خردسال این دبستان را با بمب‌های «دموکراتیک» خود کشت!

از آن‌جا که حمایت ابتدایی مردم از جنگ و پهلوی به دلیل استیصال و نبود پیشاهنگ بود، اکنون که با چهرهٔ عریان جنگ مواجه شدند، برخی خصلت‌های ضدامپریالیستی درون آن‌ها تقویت شده است که می‌تواند زمینه‌ای برای ایجاد یک جبهه ضدامپریالیستی باشد. پس هر طبقه‌ای بنا به منافع خود مقابل جنگ، مقاومت می‌کند و باید منافع طبقه کارگر و خلق را از منافع طبقه حاکم تفکیک کرد.

چه باید کردِ ناسیونالیستیِ آجیت

در این بیانیهٔ کوتاه، آجیب چه باید کردِ مدنظر خود را نیز مطرح کرده است: «مائوئیست‌ها باید استقلال و ابتکار عمل خود را حفظ کنند و با نیروهای میهن‌پرست برای بسیج توده‌ها در راه مقاومت در برابر تجاوز امپریالیستی متحد شوند. هم‌زمان، باید از رژیم بخواهند که حداقل حقوق دموکراتیک توده‌ها را به رسمیت بشناسد تا گسترده‌ترین و فعال‌ترین مشارکت آنان در جنگ مقاومت ملی امکان‌پذیر و تضمین گردد.»

در ابتدا باید گفت که رفیق آجیب در جامعهٔ ایران حضور ندارد که فرمول سه خطی چه باید کرد برای توده‌های ایران بپیچد. این سنت «نسخه‌پیچی» ضربات بسیار شدیدی به جنبش کمونیستی بین‌المللی وارد کرد کما این‌که آثار عام‌شدن تجربهٔ انقلاب اکتبر و چین را توسط احزاب این کشور، مشاهده کردیم. هرچند مائوئیست‌ها باید از این نسخه‌پیچی‌ها بیشتر از هر گروه دیگری، اجتناب کنند زیرا موفقیت رفیق مائو، در تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعهٔ چین، و گسست از خط کمینترن و دوری از عام‌کردن انقلاب اکتبر، بود.

در ثانی نیروهای میهن‌پرست چه کسانی هستند؟ آیا پاسدارانی که موشک و پهپاد شلیک می‌کنند میهن‌پرست هستند چون از میهن دفاع می‌کنند؟ آیا پهلوی نیز میهن‌پرست است که برای نجات میهن خود از ارتش خارجی برای بمباران دعوت می‌کند؟ ملاک کمونیست‌ها برای ایجاد جبهه و اتحاد، باید موضع‌گیری گروه‌ها و مهم‌تر از آن، عقبهٔ اجتماعی و طبقاتی این نیروها باشد.

در شرایط اجتماعی-اقتصادی ایران طبقات موجود در صف خلق شامل پرولتاریا، باقی‌مانده دهقانان نیمه‌مالک و خرده‌بورژوازی مترقی و زحمتکش است و بورژوازی ملی در ایران، از دههٔ ۶۰ میلادی کامل از عرصه اجتماعی حذف شد. بنابراین امکان وحدت با این طبقه وجود ندارد. اما این اتحاد بدون رهبری طبقهٔ کارگر، راه را برای نفوذ خرده‌بورژوازی و در نهایت بورژوازی وابسته فراهم می‌کند. بنابراین اکنون وظیفهٔ اول و مشخص مقابل کمونیست‌های ایرانی، متشکل‌شدن بنا به یک تئوری انقلابی مشخص است که با رهنمون این تئوری، راه را برای عمل مستقل بگشایند و آن زمان است که می‌توان از اتحاد با نیروهای خلقی و ایجاد جبهه صحبت کرد.

در نهایت باید تاکید کرد که جنگ کاملاً به نفع جمهوری اسلامی و اربابان امپریالیستش تمام شد. با وجود این‌که این جنگ برای هر دو خسارت داشت؛ اما منافع آن نیز چشمگیر بوده است. افزایش قیمت نفت برای هر دو کشور فرصتی بی‌نظیر برای درآمدزایی ایجاد کرد کما این‌که ایران در حین جنگ، نفت خود را تا بشکه‌ای ۱۲۰ دلار نیز به چین فروخت. همچنین سایهٔ جنگ به جمهوری اسلامی برای سرکوب بیشتر توده‌ها، به بهانهٔ همدستی آن‌ها با متجاوزان، فراهم می‌کند و اکنون نیز شاهد اعدام‌های روزانه توسط حاکمیت هستیم.

با تمام این تفاسیر، شعار حمایت از مقاومت ایران در جنگ، باید به شعار «نه به جنگ‌های امپریالیستی» و «نابود باد امپریالیسم و سگ‌های زنجیری‌اش» و شعار درخواست حقوق دموکراتیک از حکومت، باید به شعار «برقرار باد جمهوری دموکراتی خلق به رهبری طبقهٔ کارگر»، تغییر پیدا کند.